

«روشنفکری» و آنچه به یاد می‌آوریم

به بهانه‌ی انتشار «بیانیه‌ی جمعی از روشنفکران ایرانی در محکومیت گفتمان جدید فاشیستی»
فرشته طوسی

«آن کس که صبح از خانه در می‌آمد
رویای مردگان را با خود می‌برد
آن کس که شب به خانه در می‌آمد
رویای مردگان را باز می‌گرداند».
محمد مختاری



نقاشی: اودیلون ردون

اسم اثر: *Eternal Silence These Infinite Spaces Frightens Me*

۱- روشنفکران و هر آنچه که به نام روشنفکری شناخته می‌شود، چندین سال است که با نام‌گذاری‌ها و برجسب‌هایی همچون ۱۵۷ای، ایران‌ستیز و ... طرد و حذف می‌شوند. آنها بیش‌تر از هر زمان دیگری در این ده سال اخیر به حاشیه رانده شده‌اند. اگر حاکمیت، آگاهانه از چندین دهه‌ی قبل، به نوعی آشکار و پنهان، کنش روشنفکری و روشنفکران را سرکوب می‌کرد، در سال‌های اخیر، گروه‌های مختلف اپوزسیون دست به این کار، بیش از پیش زده‌اند. این گروه‌ها، جایگاه روشنفکران را نادیده گرفته و به شدت مورد حمله قرار داده‌اند، به گونه‌ای که

روشنفکری، نه در درون فضای مسلط جایی دارد و نه بر روی آن می‌تواند تأثیری عمیق داشته باشد. انگار که «روشنفکری» در وضعیت تعلیق قرار گرفته، به همین خاطر تلاش برای نقد درونی این میدان، همیشه پر مخاطره بوده است. چرا که باید میدانی را نقد کرد که آماج حملات گروه‌ها و افرادی است که به هیچ اصولی نه در نظر و نه در عمل پایبند نیستند. به همین خاطر ذیل ایده‌ی «در حال حاضر وقتش نیست»، همواره این نقد درونی، به تعویق می‌افتد. اما سوال اینجاست که تا کجا می‌توان به این روند عرفی و نانوشته تن داد؟ چرا که تا نتوان مواجهه‌ای انتقادی با درون داشت، امکان شکل دادن به جریانی سیال و پویا هم ناممکن است.

۲- بیانیه‌ای که همین چند روز پیش، با نام «بیانیه جمعی از روشنفکران ایرانی در محکومیت گفتمان جدید فاشیستی» معرفی شده است، می‌تواند نقطه‌ی ورود مناسبی برای بحث باشد. باید خوشحال بود که بخشی از «روشنفکری» ایرانی به گفتار «فاشیستی» واکنش نشان داده، چرا که می‌تواند تلنگری باشد تا دوباره «روشنفکری» ایرانی را اندکی تبدیل به مسأله کرده و مواجهه‌ای انتقادی هم با این وضعیت داشت. البته که تنها نمی‌توان مسأله‌مند کردن وضعیت روشنفکری را اکنون، تنها به یک بیانیه خلاصه کرد، مواجهه‌ی انتقادی با مواجهه انتقادی «روشنفکران» را باید بتوان در نسبت با زمینه و تاریخی که پشت سر گذاشته شده است، دید، اما می‌توان با نگاهی به چند سال اخیر و آنچه که رخ داده است، به نقد درونی آن پرداخت.

از همین نقطه، می‌توان بر روی دو نکته‌ی مشخص دست گذاشت؛ اول اینکه سوژه‌ی «روشنفکر» ایرانی دقیقا چه کسی است و چگونه می‌توان مختصات آن را تعریف کرد و دوم اینکه از کدام گفتمان «جدید» فاشیستی صحبت می‌کنیم؟ پاسخ این دو سؤال به نظر می‌رسد در هم تنیده است و نمی‌توان به صورت مجزا به آن پرداخت. اما یک نکته فارغ از واکاوی سوژه‌ی روشنفکر، پیش از هر چیز مهم به نظر می‌رسد: عنوان و نام‌گذاری حول عنوان روشنفکر، در زمانه‌ای که مرتجعان، «روشنفکری» را می‌خواهند مبدل به عنوانی اهانت‌آمیز کنند، خود، روشی برای بازپس‌گیری این نام، به نظر می‌رسد. بازپس‌گیری سوژه‌ی روشنفکر، آن هم در وضعیتی که تمامی گروه‌های مرجع و میانجی‌های موجود در جامعه، هر کدام به نحوی از بین رفته و یا عامدانه سرکوب شده‌اند، می‌تواند فضایی را فراهم کند که بتوان ذیل این مفهوم، هر چه بیشتر مجادله کرد و خود موجودیت روشنفکری را به رسمیت شناخت. موجودیتی که در این سالها، چه توسط حاکمیت و چه توسط منتقدان و مخالفان آن، مورد تخطئه قرار گرفته است.

۳- فارغ از اینکه بر مبنای نظری چه تعریفی از روشنفکر و کنش روشنفکرانه باید انجام داد و به صورت مفصل به تمایزات مفهومی پرداخت، می‌توان پایه‌ی تحلیل را بیشتر روی تعاریف بین‌الذهانی، یا آنچه که معمولا در مباحث

نظری در حال حاضر شاید مورد توافق است، گذاشت؛ تصور می‌شود روشنفکر، سویه‌های ارتجاعی وضعیت را پیش از آنکه فراگیر شود، فهم می‌کند، یا آنچه که از دیده‌ها پنهان است را به رؤیت عموم رسانده و ناگفته‌هایی را بیان می‌کند که کسی هنوز اراده‌ای برای بازگو کردن آن مسائل ندارد و شاید بتوان گفت که روشنفکر به دنبال افشاسازی سازوکارهایی است که وضعیت موجود را بازتولید می‌کند. کنش روشنفکری می‌خواهد در غایت خود، شکافی در وضعیت موجود رقم بزند و همزمان که نقاط تاریک ساختاری را رسوا می‌کند، تصویری هم برای بدیل شرایط موجود، ترسیم کند. به همین خاطر هم همزمان که ایده‌پردازی می‌کند، پراکتیس جدیدی را هم در میدان شکل می‌دهد. در واقع می‌توان گفت بخش زیادی از ذهنیت روشنفکر و کنش روشنفکرانه، در هنگام کنش فعالانه در نسبت با میدان می‌تواند شکل بگیرد و ساخته شود. اگر در گذشته تصور می‌شد که روشنفکر و کنشی که روشنفکرانه تعریف می‌شود، سوژه‌ای است که تنها نظریه‌پردازی کرده و نسبتی ضرورتاً با میدان کنش عینی برقرار نمی‌کند، اکنون این سلسله مراتب در هم آمیخته شده است و کنش روشنفکرانه، می‌تواند آمیزه‌ای باشد از آنچه که می‌توان آن را در یک مفهوم کلی‌تر، به مقاومت علیه وضع موجود در پیوند نظر و عمل تفسیر کرد. در واقع می‌توان گفت هیچ کنش روشنفکرانه‌ای، فارغ از فهم میدان کنشگری و چارچوب‌های آن، محقق نمی‌شود.

۴- گفتار «فاشیستی» ای که این روزها هم آن را مشاهده می‌کنیم به نظر می‌رسد نه جدید است و نه در هفته‌های اخیر با آن مواجه بودیم. برخلاف آنچه که به نظر می‌رسد، این گفتار، نطفه‌هایش تنها در چند سال اخیر ساخته نشده، بلکه خود این گفتار فاشیستی، قبل از خیزش ژینا هم مشهود بود و حتی در میانه‌ی «زن، زندگی، آزادی» هم صدای رسای خود را داشت. اما در میانه‌ی میدانی که یک جنبش مهم در حال وقوع است، هیچ کدام از ما، به نظر می‌رسد تمایلی برای به رسمیت شناختن این صدا نداشتیم، یا اگر هم بود، در پستو، این صداها پنهان بود. در لحظه‌ای که انتظار می‌رفت بتوان گفتارهایی که به دنبال هژمون شدن بر فضای این جنبش هستند را نشان داد و مسیر را هر چه شفاف‌تر کرد، سکوت نسبتاً جمعی‌ای بر وضعیت، حکفرما بود و اگر کسی این تنش‌های درونی وضعیت را گوشزد می‌کرد، بیش از گذشته هم نفی می‌شد.

شاید می‌خواستیم با نگاهی خوش‌بینانه تصور کنیم که چگونه آن سویه‌های گفتار رهایی‌بخش در «زن، زندگی، آزادی»، سرانجام می‌تواند هر آنچه و هر صدایی را که به دنبال حذف اقلیت‌های قومی و مذهبی و جنسیتی است در نهایت کمرنگ کرده و فضایی عادلانه و مبتنی بر ایده‌های دموکراسی و برابری خواهانه را ترویج دهد. غافل از آنکه، فاشیسم، به دنبال این است که شعارهایی عام و کلی سر دهد و رؤیایی را به تمامی ما بفروشد که در آن هیچ وقت، ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نشانه گرفته نمی‌شوند. ستم، تبعیض، نابرابری، استثمار در این ایدئولوژی وجود ندارد، تنها در یک لحظه می‌تواند جهانی را بسازد که به سادگی در آن یک رؤیای دروغ محقق

شود. چرا که در این جهان، هر آنچه که به عنوان فردیت تعریف می‌شود، دزدیده شده و تنها چیزی که برای انسان‌ها باقی می‌ماند، پدرانی است که برایشان تصمیم بگیرند و اراده فردی و تفکر انتقادی آن‌ها را مضمحل کنند. نطفه‌های این گفتار سال‌ها پیش ساخته شد. برای صورت‌بندی آن، باید لایه‌لایه، گذشته را واکاوی کرد، اما می‌توان به برخی از مصادیق آن پرداخت؛ مصادیقی که مناسبات موجود در گذشته و اکنون را، برای ما آشکار می‌کند. برای مثال می‌توان به برخی از گروه‌های سیاسی اشاره کرد که از هفت الی هشت سال پیش، ذیل مفهوم «شر»، شروع به نفرت‌پراکنی و غیریت‌سازی علیه یکدیگر در شبکه‌های اجتماعی کردند و چهره‌هایی را ذیل عنوان «کارگزار شر»، معرفی کرده و تصور کردند که می‌توانند دیگری را با متهم کردن به عناوین دروغین، از عرصه‌های اجتماعی و سیاسی حذف کنند؛ زمانی که پله‌پله و گام‌به‌گام، هر کسی که می‌توانست اندکی اعتماد عمومی را ایجاد کند، به عنوان دشمن مردم و همدست با حاکمیت، در نهایت بازنمایی شد. زمانی که بیش از هر لحظه‌ی دیگری، حضور این فعالین و تحلیل‌گران ضروری به نظر می‌رسید، این اتفاق افتاد. هر فردی که در فضای سیاسی دست به کنشگری و یا موضع‌گیری می‌زد که اقتدارگرایی و تحریم کشور را توأمان مورد هدف قرار داده بود، مورد حملات شدیدی قرار می‌گرفت، چون تنها یک هدف در دستور کار قرار داشت و آن هم تغییر وضعیت موجود به هر قیمتی بود. در سوی دیگر، هر کسی هم که می‌توانست رقیب بالقوه‌ای برای این گروه‌ها شناخته شود به شدت مورد تاخت و تاز قرار می‌گرفت. چرا که کسب قدرت، عاملی بنیادین بود. سرکوب و فشار زیاد داخلی هم در کنار وخامت اوضاع اقتصادی به این مسأله، شبیه به گذشته، دامن می‌زد.

نمی‌توان فهمید که این روندها دقیقاً چگونه ساخته شد. اما می‌توان گفت که این فرایندهای طرد و حذف‌کننده، کاملاً فعلیت یافته بود. شاید بتوان گفت با مشروعیت‌زدایی از رخداد جنبش سبز و هر کس که به آن تعلق داشت، پدیدار شد. نام آوردن از میرحسین موسوی به امر ممنوعه‌ای مبدل شد و سوژه‌های سیاسی متولد شده از جنبش سبز، با نفرتی سازمان‌یافته، انکار شدند. گام بعدی به محمد مصدق هم رسید. رخدادها به گونه‌ای دیگر بازنمایی می‌شدند، تاریخ باید وارونه جلوه داده می‌شد. چرا که یکی از مظاهر فاشیسم، به دگرگون کردن واقعیت و حقیقت را نوع دیگری جلوه دادن باز می‌گردد؛ کودتای ۲۸ مرداد مبدل به «قیام ملی» شد. انقلاب ۵۷، به «عقب ماندگی چپ‌ها» فروکاسته شد، جنبش‌های معلمان و اعتصابات کارگران، به اعتراضات مجاز تعبیر شد و «چپ ستیزی» هم به امری بدیهی و طبیعی تغییر شکل داد. لازم نیست آینده‌بین بود تا بتوان حدس زد که «زن، زندگی، آزادی» هم یا قرار است، تمامیتش به تملک این گفتار در بیاید و یا به زودی، به حاشیه‌ای ناچیز در تاریخ مبدل شود، با این عنوان که تنها به دنبال رهایی زنان بود نه دگرگونی کلی وضعیت.

۵- ترسیم این فضا، از آن جایی مهم است که شاید بسیاری تصور نمی‌کردند که همین غیریت‌سازی‌ها، نفرت‌پراکنی‌ها، انگ و برچسب‌زدن‌ها و حتی توهین‌های بی‌پروا (بالاخص جنسی و جنسیتی) روزی دامن خودشان را بگیرد در حالی که برخی از آنها، سردمداران همین عرصه بودند. به صورت مشخص، منظور همان گروه‌ها و افرادی است که در مقاطعی، شروع کننده همین فرآیندها بوده‌اند و تصور می‌کردند که می‌توانند منویات خود را محقق کنند. چرا که فارغ از حمله به روشنفکران و گروه‌های چپ، این سوژه‌های دشمن ساز گذشته، خود به دشمن سلطنت‌طلبان مبدل شدند. (درگیری‌هایی که بعد از هم پاشیدگی ائتلاف جرج تاون در بین اپوزسیون خارج از کشور افتاد، تنها یک نمونه است.) اکنون اما به نظر می‌رسد هیچ چهره‌ای دیگر در امان نمانده است و هیچ‌کس، دیگر نمی‌تواند خودش را از ناسزاها، تهمت‌ها و هتاک‌ها، محفوظ بدارد.

اما بیرون از این میدانی که در خطوط بالا گفته شد و جدال‌ها، اکثریت روشنفکری و روشنفکران به دلایل مختلفی، ناگزیر سکوت کرده و نظاره‌گر این وضعیت بودند. سرکوب و فشار، عدم درک از آینده یا خوشبینی نسبت به آن و رعب و هراس از داخل شدن در این وضعیت، بخشی از عواملی به نظر می‌رسد که منجر به سکوت هر چه بیشتر و معطوف نشدن کنش روشنفکری نسبت به این روندها بود. البته به نظر می‌رسد تا زمانی که این حملات چهره‌هایی مثل رضا براهنی و یا غلامحسین ساعدی را مستقیماً در بر نگرفته بود، حساسیت بسیاری از گروه‌های چپ و روشنفکرانی که به این گروه‌ها منتسب می‌شدند، نسبت به ساز و کارهایی که شکل گرفته بود، کم‌رنگ بود.

این عدم کار جمعی و انسجام در مقابل ایده‌های ارتجاعی و سکوت چهره‌هایی که به عنوان روشنفکر در میدان ممکن است به رسمیت شناخته شوند (به همراه بسیاری از عوامل ساختاری که اینجا بیان نشد)، در نهایت فضایی را فراهم آورد که به نظر می‌رسد مفصل‌بندی تازه‌ای در این گفتار فاشیستی ایجاد کرده است و توانسته با مفاهیمی مثل مهاجرستیزی، خود را بازیابی کند. البته که این گفتار، در هر مقطع زمانی می‌تواند با صورت‌بندی جدیدی به میدان آمده و خود را نشان دهد. زمانی به شکل اقلیت‌ستیزانه، زمانی دیگر جنسیت‌ستیزانه و حالا در قالب افغان‌ستیزی.

۶- اگر تصور می‌کنیم که از اساس، «ما»یی به عنوان روشنفکری ایرانی وجود دارد و خود را به این نام تعریف می‌کند، باید به سمت شناخت سازوکارهایی حرکت کند که وضعیت فاشیستی را در حال حاضر، رقم می‌زنند؛ کنش روشنفکری‌ای که به یک خودانتقادی دست بزند، فرآیندهای جنسیت‌زده‌ی خود را نشان دهد و بتواند فضایی دموکراتیک و عادلانه در این میدان محقق کند. دیگری‌سازی و فرقه‌گرایی را در میان خود از میان بردارد و منش و رویکرد انتقادی را با حق زیست دیگری و حق بیان آزادانه افکار گره بزند.

کنش روشنفکرانه باید بتواند در زمانی که رخدادها شکل می‌گیرند، دست به کار شود و از واکنش‌های احتمالی در این میان، هراسی نداشته باشد؛ شاید در همان زمانی که شورمندی و احساسات ما، جای کنشگری معطوف به تغییر مترقی را گرفته است، یا در لحظه‌ای که همگان مرعوب رسانه‌های مسلط، به یک سمت مشخص حرکت می‌کنند و اراده‌ی جمعی، تصمیم گرفته است که هر گونه فردیت را له کرده و از میان بردارد.

کنش روشنفکری آن زمان می‌تواند شکافی ایجاد کند که نه تنها همه چیز تاریخ‌زدوده و سیاست‌زدوده می‌شود، که از سر به ته هم خوانده و مصرف می‌شود. در لحظه‌ای که تاریخ معنای خودش را از دست داده، چرا که از طرف رسانه‌های جمعی، حاکمیت، اپوزسیون و کنشگران، مورد حمله واقع شده است.

نگاهی کلی و غیر تاریخی به این روندها، نه تنها کافی نیست که ممکن است ما را به این دام گرفتار کند که نکند به تازگی شاید با نوع جدیدی از فاشیسم مواجه شده‌ایم؛ چرا که خود این امر، نشان‌دهنده‌ی این است که ممکن است زمانی دست به کار شده باشیم که دیگر چیزی برای مقاومت باقی نمانده باشد.